



خدا همان خداست! / نقش امدادهای الهی در هدایت و موفقیت مؤمنان

آیت الله مصباح یزدی گفت: همان‌گونه که فرعون با آن قدرتش، در مقابل اراده خدا کاری از پیش نبرد، امثال فرعون نیز محکوم به شکست‌اند. اراده خدا گزاف نیست.

آیت الله مصباح یزدی گفت: همان‌گونه که فرعون با آن قدرتش، در مقابل اراده خدا کاری از پیش نبرد، امثال فرعون نیز محکوم به شکست‌اند. اراده خدا گزاف نیست.

به گزارش خبرگزاری مهر، آن چه پیش‌رو دارید گزیده‌ای از سخنان آیت‌الله مصباح‌یزدی در دفتر مقام معظم رهبری است که در دوازدهمین جلسه درس اخلاق وی در سال تحصیلی جاری است.

نقش امدادهای الهی در هدایت و موفقیت مؤمنان

در جلسات پیشین اشاره کردیم که هدف الهی از آفرینش، افاضه رحمت است و بالاترین رحمت را موجودی می‌تواند دریافت کند که با انتخاب خودش راه صحیح را پیش گرفته باشد؛ این است که خداوند انسان را آفرید تا لیاقت چنین رحمتی را داشته باشد. برای انتخاب صحیح سه شرط عمومی لازم است؛ اول بداند راه صحیح چیست، دوم بتواند آن راه را بییماید، و سوم میل و کششی به طرف آن داشته باشد. هر کدام از این‌ها نباشد کاری اختیاری که موجب دریافت آن رحمت می‌شود، تحقق پیدا نمی‌کند.

این است که خداوند متعال افزون بر عقل، انبیا را فرستاده است تا راه را به انسان نشان دهند. هم‌چنین از سویی نعمت‌هایی در اختیار انسان گذاشته است که به‌وسیله آن‌ها بتواند کارهایی که دوست دارد انجام دهد، و از سوی دیگر کشش‌هایی در درون انسان قرار داده است که او را به طرف کارهای خیر انتخابی سوق دهند. از جمله الطاف فراوان الهی این است که شرایطی فراهم می‌کند که آن‌هایی که راه صحیح را انتخاب می‌کنند، بیشتر موفق شوند. البته خداوند زمینه رشد و پیشرفت را برای همه فراهم می‌کند؛ کَلَّا تُمِذُّ هَوًّا وَهَوًّا مِنْ عَطَاءٍ رَیْکَ [۱] خدا برای گناهکاران هم وسیله فراهم می‌کند، اما به کسانی که راه صحیح را انتخاب کرده باشند عنایت خاص دارد و اسبابی فراهم می‌کند که آن‌ها بیشتر به طرف خدا تمایل پیدا کنند.

از جمله این‌که گاهی انسان را به سختی‌هایی مبتلا می‌کند که وقتی خود را از برطرف کردن آن‌ها و تأمین نیازهایش ناتوان می‌بیند، ناچار به طرف خدا می‌رود؛ [۲] «خلق را با تو بد و بدخو کند/ تا تو را ناچار رو آن سو کند». خود این بلاها نعمت الهی است تا انسان را متوجه خدا کند و کمی از خودخواهی و خودپرستی بیرون بیاید. از سوی دیگر برای این‌که شناخت مؤمنان و کسانی که لیاقت ایمان را دارند تقویت شود، مقدماتی فراهم می‌کند که حتی بیش از دلیل عقلی و وحیانی حقیقت را برایشان روشن می‌کند.

الهام غیبی؛ عنایت خاص خداوند به مادر موسی

اکنون با توجه به نکات بالا، داستان حضرت موسی علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام را بررسی می‌کنیم. در این داستان هم عواملی که موجب گرایش انسان به طرف خدا می‌شود و ایمانش را تقویت می‌کند، بسیار مشاهده می‌شود. گفتیم مادر موسی در شرایطی فرزند خود را به دنیا آورد که که فرعون پسر بچه‌های بنی‌اسرائیل را سر می‌برد. او خیلی نگران بود، اما خداوند راهی برای او قرار داد که از نگرانی‌اش کاسته شود؛ وَأَوْحِیْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِیْهِ. این یک کار غیر عادی بود. به افراد عادی الهام غیبی نمی‌شود.

خود این وحی یک عنایت الهی و لطف خاصی است، هم برای مادر موسی و هم برای این‌که موسی به ثمر برسد و بتواند نهضتی را در مصر سامان دهد و فرعونیان را نابود کند، تا به این وسیله بسیاری از مردم هدایت شوند. الهام شد حالا که بچه متولد شده، شیرش بده! فَإِذَا حَقَّتْ عَلَيْهِ فَالْقِیْهِ فِی الْیَمِّ؛ اما وقتی خیلی نگران شدی و احساس کردی نزدیک است که فرعونیان بفهمند و رازش فاش شود، او را در نهر بنداز! إِنَّا رَاوُوهُ إِلَیْکَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ. کرامت دوم، ارائه راه‌کار و مطمئن ساختن او از سلامت و بازگشت فرزند است که نه تنها زنده می‌ماند و به آغوش خودت برمی‌گردد، بلکه او را از پیامبران قرار می‌دهیم.

موسی در دامن فرعون!

مادر موسی نیز همین کار را کرد و فرزندش را در یکی از نه‌های نیل انداخت. ولی بالاخره مادر احساس انسانی دارد و نمی‌تواند آرام بنشیند. این بدان معنا نیست که به وعده خدا شک داشت. این حالت طبیعت انسانی است و نظیرش حتی درباره انبیا نیز وجود دارد. خود حضرت موسی هم بعد از آن‌که به فرمان خدا عصا را انداخت، با این‌که می‌دانست که خداوند این وسیله را به‌عنوان یک معجزه در اختیارش قرار داده است، از دیدن اژدها لرزید؛ فَأَوْجَسَ فِي تَقْسِهِ خِيفَةً مُوسَى [۳] این نگرانی طبیعی است. مهم این است که انسان در مقابل این حالت انفعالی و احساسی چه عکس‌العملی نشان دهد؛ دستپاچه شود و همه برنامه‌ها را به هم بزند، یا به خدا توکل و صبر کند.

مادر موسی نیز نگران بود. از این‌رو به خواهر موسی که دختر بچه‌ای بود گفت: تو دنبال این صندوق برو و بین کجا می‌رود! بین از سرنوشتش خبری به دست می‌آوری؟! دنبال آب رفت، دید عده‌ای جمع شده‌اند و درباره مشکلی با هم مشورت می‌کنند. جریان این بود که آب صندوق را به کاخ فرعون آورده بود و فرعونیان آن را گرفته بودند. وقتی آن را باز کردند دیدند بچه‌ای زنده در آن است. بنای فرعونیان بر این بود که اگر به پسر بچه‌ای مشکوک برمی‌خورند، او را نیز سر می‌بریدند.

اما خداوند می‌فرماید: چشم همسر فرعون به آن بچه افتاد و خداوند کاری کرد که محبت او به دل همسر فرعون بیفتد؛ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مَّتًى [۴] همسر فرعون به واسطه این علاقه‌ای که پیدا کرده بود، به شوهرش گفت: قَرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكِ لَا تَقْتُلُوهُ؛ این بچه نور چشم من و توست. ما که بچه نداریم، بچه به این زیبایی و دلنشینی را بگذار نگه داریم؛ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا؛ شاید وقتی بزرگ شود به درد ما بخورد. الان هم که ما بچه نداریم، فرزندخوانده‌مان می‌شود. بالاخره به هر صورت که بود، دل فرعون را به دست آورد که بچه را نکشد. فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَرِّثًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ؛ این‌ها بچه را گرفتند که برایشان مایه خوشبختی و شادی باشد، اما نمی‌دانستند که او دشمن آن‌ها و مایه حزن و اندوه‌شان خواهد شد.

در تفسیر کلمه «خاطئین» وجوه مختلفی ذکر کرده‌اند؛ بعضی گفته‌اند: خاطئین به این معناست که آن‌ها گناهکار بودند. ما می‌خواستیم به این وسیله آن‌ها را نابود کنیم؛ این بود که این دشمن را برایشان تراشیدیم تا به دست او نابود شوند. اما برخی دیگر آن را به معنای اشتباه کردن گرفته‌اند. البته هر دو معنا برای «خطی» صحیح است، ولی این جمله جایگاه خاصی دارد. ابتدا سخن از گفت‌وگوی فرعون و همسرش است و قاعدتاً جای صحبت از هامان و جنود آن‌ها نیست.

بنابراین می‌توان احتمال داد که قرآن در این جمله درصدد معرفی یک جبهه باطل خطاکار است؛ گروهی که سر تا پایشان خطاکارند؛ فهم‌شان، رفتارشان، کارشان و برنامه‌هایشان همه خطاست و به نتیجه‌ای نمی‌رسد. این گروه سران‌شان فرعون و هامان هستند و اتباع‌شان نیز جنود این‌ها هستند. إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ؛ خاطئین یعنی اهل خطا هستند و اصلاً هیچ کار درست و صوابی در زندگی‌شان نیستند.

امداد الهی در رفع نگرانی مادر

حضرت موسی در دامن فرعون و در آغوش همسر فرعون از کشته شدن نجات پیدا کرد. اما بچه شیر می‌خواهد و هر کسی را می‌آورند سینه او را نمی‌گیرد؛ وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ. این خود کار فوق‌العاده و خلاف عادت دیگری است. طبعاً از این طرف و آن طرف می‌پرسند که شما چه کسی را سراغ دارید که تازه وضع حمل کرده باشد. سر و صدایی بین مردم افتاد که این‌ها دنبال این هستند که برای بچه فرعون دایه‌ای پیدا کنند. از آن طرف مادر موسی در خانه دل توی دلش نیست؛ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِعًا.

مفسران در معنای «فارغ» اختلاف پیدا کرده‌اند؛ فارغ یعنی خالی؛ دل مادر موسی خالی شد. برخی گفته‌اند: یعنی ترس و وحشتی که نسبت به کشته شدن بچه‌اش داشت برطرف شد؛ دیگر دلش از ترس خالی شد. اما برخی دیگر گفته‌اند فارغ به این معناست که اصلاً همه درک و عقلش را از دست داد. اگرچه از دست دادن عقل را خیلی نمی‌پسندم اما از یک جهت احتمال دوم از آن‌جا که نگرانی مادر موسی را مجسم می‌کند، اقرب به نظر می‌رسد، به‌خصوص که جمله بعد مؤید آن است؛ إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِيَ بِهِ لَوْ أَنَّ رَبَّنَا عَلَيَّ قَلِيلًا لَيَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ می‌فرماید: نزدیک بود که راز را فاش کند. طبیعی است که چون نگران شد، نزدیک بود فاش کند، نه چون آرام بود و ترسش برطرف شده بود! یعنی کأنه سینه‌اش از دل خالی شد و احساسات و عواطف او را چنان مضطرب کرده بود که نمی‌دانست چه کار کند.

این تعبیر شبیه تعبیری است که در داستان حضرت یوسف هم آمده است. می‌فرماید: هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ؛ [۵] «هَمَّتْ به» یعنی زلیخا طرف یوسف آمد و خواست به او نزدیک شود، اما «هَمَّ بها» به این معنا نیست که یوسف هم خواست به او نزدیک شود. می‌فرماید: وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ؛ اگر برهان الهی را ندیده بود او هم تمایل پیدا کرده بود که به طرف زلیخا برود، ولی نرفت. درباره مادر حضرت موسی هم می‌فرماید: إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِيَ بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَيَّ قَلِيلًا لَيَكُونَنَّ مِنَ

المؤمنين: اگر ما دلش را محکم نکرده بودیم، نزدیک بود که راز را فاش کند. ولی از آنجا که دلش را محکم کردیم، آن را فاش نکرد تا ایمانش محکم شود.

خواهر موسی نهر را دنبال کرد تا به جمعیتی رسید و نگاهش به صندوق حضرت موسی در دست آن‌ها افتاد. فَبَصُرَتْ بِعَن جُنُبٍ؛ کنار کنار می‌رفت تا متوجه ارتباط او با موسی نشوند. او خیلی خونسردی خودش را حفظ می‌کرد و دورادور می‌رفت تا ببیند جریان چه می‌شود. بعد دید آن‌ها دنبال دایه می‌گردند و می‌گویند کودک هیچ طوری شیر نمی‌خورد. این بود که جلو رفت و گفت: من کسی را سراغ دارم که ممکن است شیرش را بپذیرد. آن‌ها آدم‌های خوبی هم هستند و اصلاً می‌توانند سرپرستی بچه را هم عهده‌دار شوند؛ هَلْ أَذِلَّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ. از آنجا که آن‌ها دنبال دایه می‌گشتند، از این پیشنهاد استقبال کردند.

امدادهای الهی برای تقویت ایمان

فَرَدَدَتْهُ إِلَى أُمِّهِ كِي تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ ما این جریان را این‌گونه برنامه‌ریزی کردیم؛ ما خواستیم در این جریان مادر موسی هم رشد کند و امور غیبی را هم ببیند تا بر مراتب ایمان و معرفتش افزوده شود. انسان بسیاری از چیزها را می‌داند، اما تا با خود قضیه مواجه نشده است، آن حالتی را ندارد که در حال مشاهده برایش پیدا می‌شود. نظیر همین داستان درباره حضرت موسی آمده است. ایشان وقتی در کوه طور بود خداوند به او وحی کرد که قوم تو گوساله‌پرست شده‌اند.

این یک خبر بود که موسی به درستی آن یقین داشت، ولی در موسی تغییر حال زیادی پیدا نشد. اما وقتی نزد قوم خود آمد و دید مردم گوساله‌پرست هستند، عصبانی شد؛ غَضَبَانِ أَسِفًا... وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ. [۶] احساسات انفعالی با دانستن کمتر ایجاد می‌شود ولی در عمل بیشتر پیدا می‌شود. از این‌رو ایمانی که از چنین علمی به دست می‌آید در حد کمال نیست. نمونه دیگر این مسئله داستان حضرت ابراهیم است. حضرت ابراهیم از خدا خواست که چگونگی زنده کردن مرده‌ها را به او نشان دهد.

از او سؤال شد؛ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ؛ یا ابراهیم مگر ایمان نداری که می‌گویی نشانم بده؟! قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي. [۷] آن اطمینان و آرامشی که از دیدن پیدا می‌شود از برهان پیدا نمی‌شود. از همین‌جا روشن می‌شود که دیدن امور غیبی و غیر عادی و کرامات و معجزات اثری دارد که برهان عقلی نمی‌تواند آن اثر را ایجاد کند. خداوند می‌فرماید: فَرَدَدَتْهُ إِلَى أُمِّهِ كِي تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ؛ موسی را به مادرش برگرداندیم تا بداند که وعده خدا حق است. این علم همان علمی است که با دیدن پیدا می‌شود و کاملاً تأثیر عینی بر وجود انسان دارد.

درس‌ها و تأثیرات این داستان

۱. تقویت ایمان

خداوند این داستان‌ها را نقل کرده است که ما از آن‌ها استفاده کنیم. خود قرآن می‌فرماید: در داستان‌های گذشتگان عبرت‌هایی برای شماست. به خصوص درباره عبرت‌آموزی از داستان‌های بنی‌اسرائیل تأکید خاصی شده است. در روایات آمده است که آن‌چه برای بنی‌اسرائیل اتفاق افتاد برای امت اسلامی هم اتفاق می‌افتد. می‌فرماید: اگر بنی‌اسرائیل وارد سوراخ سوسماری شده باشند، شما هم خواهید شد؛ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ جُحْرًا ضَبَّ لَدَحْلَتُمُوهُ. [۸] این قدر داستان‌ها مشابه هم است و می‌توانید از آن‌ها استفاده کنید و پیشاپیش بکوشید آن‌چه بر آن‌ها گذشته و اشتباه کردند، شما اشتباه نکنید. یکی از بهره‌های این داستان برای ما این است که به این حقایق غیبی توجه پیدا کنیم تا بر ایمانمان افزوده شود. البته این‌که انسان خود معجزه‌ای را ببیند اثرش خیلی عمیق‌تر است، اما اگر داستان دقیقاً برای انسان نقل شود؛ بدلی برای مشاهده است و مثل این است که انسان خودش در آن جریان واقع شده و آن را تماشا می‌کند.

۲. در مقابل هیچ عظمتی خودمان را نیازیم

درس دیگر این است که همان‌گونه که فرعون با آن قدرتش، در مقابل اراده خدا کاری از پیش نبرد، امثال فرعون نیز محکوم به شکست‌اند. اراده خدا گزاف نیست، اگر باز هم فرعونی در عالم باشد، خدا همین اراده را درباره‌اش دارد. سنت‌های الهی در همه جا جاری است؛ البته ممکن است جزئیات و شکل کار متفاوت باشد ولی روح مطلب همه‌جا یکسان است. عبرت گرفتن از داستان‌ها به این معناست؛ یعنی از آنجا که خدا در موارد مشابه یک سنت دارد، شما پیشاپیش حواستان جمع باشد و خطا نکنید و درست از مواردش استفاده کنید.

اول این‌که در مقابل هیچ عظمتی خودمان را نبازیم، اگر چه ادعای «انا ربکم الاعلی» داشته باشد. فقط در مقابل یک عظمت باید خاضع بود و آن فقط عظمت خداست. هیچ موجود دیگری خودبه‌خود لیاقت این را ندارد که انسان خودش را در مقابل او ببازد و احساس حقارت کند.

متأسفانه این درس را ما کم می‌گیریم؛ گاهی انسان از خیلی چیزهای پست هم می‌ترسد، اما از عظمت خدا باکی ندارد. اگر انسان عظمت خدا را درک کند، اولین اثرش آن حالت خشیت و خودباختگی در مقابل عظمت اوست که برای انسان پیدا می‌شود. وقتی حضرت موسی سراغ فرعون آمد، گفت: هل لک إلی أن تزکی * وأهدیک إلی ربک فتَحْشَى؛ [۹] می‌شود من تو را به سوی خدا هدایت کنم که اگر خدا را شناختی از او بترسی؟! اگر انسان عالم شد، خشیت خدا به همراه آن می‌آید؛ إِمَّا یَحْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛ [۱۰]

وقتی انسان در مقابل یک عظمتی قرار گیرد، و باور کند که آن عظمت فوق‌العاده است، خضوع می‌کند و خودش را در مقابل او می‌بازد. ما نسبت به این مسأله دو وظیفه داریم؛ یکی این‌که این حالت را در مقابل خدا پیدا کنیم، و دیگر این‌که در مقابل هیچ چیز دیگر این حالت را پیدا نکنیم؛ یَحْشَوْنَهُ وَلَا یَحْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ؛ [۱۱] ما باید از آیات قرآن و سیره اولیای خدا این درس را بگیریم و اگر در این جهت ضعیف هستیم، سعی کنیم چاره‌جویی کنیم که این نقص برطرف شود.

۳. ناامیدی ممنوع!

اثر دیگر که ملازم با این درک است، این است که انسان هیچ‌گاه در مقام انجام وظیفه‌ای که خدا برایش تعیین کرده، حتی اگر هیچ وسیله ظاهری برای موفقیتش نباشد، باز هم ناامید نمی‌شود. مادر موسی و یک نوزاد شیرخواره در مقابل فرعون و فرعونیان با آن دستگاه جاسوسی که فراهم کرده‌اند، چه کار می‌توانند بکنند؟ به کجا امیدوار باشد؟! خدا می‌خواهد نشان دهد که حتی در چنین حالی نباید ناامید شد. به چه چیز امید داشته باشیم؟ به خدا! اوست که قدرتش نامتناهی است و هیچ قید و شرطی ندارد. مؤمن هیچ‌گاه در مقام انجام وظیفه احساس ناتوانی نمی‌کند.

هیچ‌گاه تنبلی نمی‌کند و نمی‌گوید این کار ناشدنی است. خداوند می‌فرماید: می‌توانید! وَمَنْ یَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ؛ [۱۲] اَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟ [۱۳] خداوند برای بنده‌اش بس نیست؟! یعنی باید خدای دیگری پیدا کنیم؟ یا از خدا کاری بر نمی‌آید و از بنده‌ها برمی‌آید؟! البته خداوند در ابتدا کار را با امور غیر عادی انجام نمی‌دهد. مگر بنا نبود که برای انسان زمینه انتخاب فراهم شود؟ اگر خداوند هر کاری را با معجزه‌ای برای انسان فراهم کند، دیگر زمینه انتخاب به‌وجود نمی‌آید.

اگر بنا بود همه چیز با معجزه فراهم شود دیگر لازم نبود که انسان حلال و حرام را تشخیص دهد، به دنبال رزق حلال برود، با دشمن مجاهده کند، تکلیف جهادش را عمل کند، و امر به معروف و نهی از منکر کند. این نقض غرض خلقت انسان می‌شد. اما وقتی این هدف تأمین شد و انسان در مسیر تکامل بر سر دو راهی‌ها و چند راهی‌ها قرار گرفت، خداوند به آن کسانی که راه صحیح را انتخاب کرده‌اند، کمک می‌کند. کمک‌های غیبی یکی از این کمک‌هاست. آن جایی که دست انسان از همه اسباب ظاهری کوتاه می‌شود، باز هم خدا او را رها نمی‌کند؛ وَإِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدِّمٌ بِالْفَلَاحِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ [۱۴] حتی اگر هیچ انسانی به شما کمک نکند، خداوند فرشته می‌فرستد.

خدا همان خداست!

این امدادها در زندگی انسان‌های مؤمن اتفاق می‌افتد ولی ما از آن غافلیم. جناب سیدحسن نصرالله حفظه‌الله می‌فرمود: ما داستان شب بدر را در جنگ ۳۳ روزه لبنان مشاهده کردیم. خداوند فرشتگانی برای کمک مسلمانان لبنان فرستاد و اسرائیلی‌ها را شکست داد. این پیروزی به اسباب ظاهری نبود. ما سخنان سربازان و فرماندهان آن‌ها را شنود می‌کردیم که فرماندهان آن‌ها را توبیخ می‌کردند و می‌گفتند: برای چه عقب‌نشینی می‌کنید؟ آن‌ها چیزی ندارند؟! اما پاسخ می‌شنیدند که در این‌جا مردانی سفیدپوش با شمشیر به ما حمله می‌کنند؛ سفیدپوشانی که اصلاً مجالی به ما نمی‌دهند که تصمیم بگیریم.

خدا همان خداست. خدای جنگ بدر، خدای جنگ ۳۳ روزه هم بود، خدای جنگ هشت ساله هم بود. خدای جبهه هشت ساله، خدای حوزه هم است، خدای دانشگاه هم است، خدای بازار و اقتصاد هم است. ما باید بنده‌های خوبی باشیم.

وَفَقْنَا لِلَّهِ الْوَیْکَمَ انْ شَاءَ اللَّهُ.

[۱]. اسراء، ۲۰.

[۲]. وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ (اعراف، ۹۴).

[۳]. طه، ۶۷.

[۴]. طه، ۳۹.

[۵]. یوسف، ۲۴.

[۶]. اعراف، ۱۵۰.

[۷]. بقره، ۲۶۰.

[۸]. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۸، ص ۷.

[۹]. نازعات، ۱۸_۱۹.

[۱۰]. فاطر، ۲۸.

[۱۱]. احزاب، ۳۹.

[۱۲]. طلاق، ۳.

[۱۳]. زمر، ۳۶.

[۱۴]. انفال، ۹.